



بسم الله الرحمن الرحيم

وظایف آموزشی والدین

مقدمه

خوشبختانه منبعی برای اولین بار در بازار آمده است بنام موسوعه احکام الاطفال و ادلتها در ۶ جلد که آقای فاضل نوشته است و بحث‌های ما مربوط به این کتاب است. کتاب روایی دیگری نحن و الاولاد است. مناسب بود اول در آیات صحبت می‌کردیم و بعد وارد بحث روایی می‌شدیم. ملاحظه کردید که در باب تأدیبات روایاتی را خواندیم که بعضی باید تکمیل شده و تصنیف و تقسیمی کنیم. میزان الحکمة و العلم و الحکمة دو کتابی بود که همیشه استفاده می‌کردیم ولی بحث پدر و مادر و اطفال آنجا کمتر است لکن تا به حال یکی از منابع اصلی ما بوده است. پس از نظر روایی العلم و الحکمة آقای ری‌شهری منیة المرید و سایر کتبی روایی مثل وسائل‌الشیعه و بحارالانوار منبع است.

مسئولان آموزش

حالا بحث ما در مورد مسئولان آموزش بود که اولین مورد آن والدین و خانواده هستند. در اینجا ادله اصل موضوع و جزئیات آن را بحث می‌کردیم که تبعاً یک بخش آن آیات است که بعداً به آن می‌پردازیم و یک بخش آن روایات است که در باب روایات عرض شد که یک دسته روایات عام داریم که در این روایات یک دسته‌اش روایات تأدیبات است. این روایات نمی‌گوید وظیفه شما آموزش است بلکه لفظ تأدیبات را آورده است. طبق توضیحی که بعداً خواهیم داد یکی از مصادیق تأدیبات سلسله آموزش‌هایی است که داده شود و لذا ما بحث‌های تربیت خانوادگی به معنای کلی و عامش را نمی‌گوییم و فعلاً بحث ما روی آموزش‌های لازم است و وظایف آموزشی است. در مورد خانواده مقدمه‌ای گفتیم که بحث‌هایی درباره نفقه و حضانت و تربیت جسمانی و مادی و تربیت روحی و اخلاقی و دینی است که بعداً بحث می‌کنیم. در باب والدین حداقل سه نقش مطرح است:

۱- تربیت جسمانی، اقتصادی و مادی که در بحث نفقه و حضانت مطرح است؛

۲- تربیت اخلاقی و دینی و روحی که همه را یکی می‌گیریم؛

۳- نقش تربیت علمی و نقش آموزش که گفتیم در مقدمه بحث می‌شود.



بحث فعلاً در نقش آموزش است. چه کسی گفته که پدر و مادر و خانواده فی الجمله این وظیفه و نقش را دارند؟ و خوب، استحباب و تعبدی و توسلی و ویژگی‌های این حکم را بعداً بحث می‌کنیم. پس فعلاً اصل سؤال این است که آیا خانواده یعنی پدر و مادر به جزء این دو وظیفه در چهارچوب‌هایی که در فقه بیان می‌شود، آیا وظیفه علمی و آموزشی هم دارند یا نه؟

ادله روایی

اصل این قضیه ادله‌ای دارد که از جمله روایات است. یک دسته از این روایات همین روایات دسته اول یعنی روایات تأدیبه است؛ یعنی روایاتی که راجع به ادب یا چیزی نزدیک به ادب آمده است و مستقیم تعلیم نیست. تأدیبه خود مفهومی است که شامل تعلیم هم می‌شود. یک بخش از تأدیبه تعلیم است و یا مقدمه آن تعلیم است که بعداً توضیح می‌دهیم. فعلاً اصل کبراکلی و روایات تأدیبه بود که حق فرزند تأدیبه است یا وظیفه شما تأدیبه است؟ پس مقام اول مقام کبراکلیه است و بعد بحث می‌کنیم که تأدیبه شامل تعلیم می‌شود یا نمی‌شود و مقام سوم جزئیات و کیفیت این حکم است. روایات تأدیبه طوایفی دارد.

طایفه اولی

طایفی اولی روایت الاخبار الدالة علی الوظيفة الوالد أو الوالدین است که دلالت بر وظیفه والدین دال بر تأدیبه دارد که به طور مطلق گفته است که وظیفه والدین تأدیبه است و سنی را تعیین نکرده است. روایت گفته یکی از کارهایی که والدین باید انجام دهند این است که تأدیبه یا تحسین ادب کنند و قید ندارد که در چه سالی و در کجا و چگونه؟ این‌ها اصل تأدیبه را بیان می‌کند که بعضی را در رسایل خواندیم. روایاتی بود که از مکارم الاخلاق نقل شده بود و سند معتبری نداشت یعنی مرسله بود.

وَعَنْهُ ع قَالَ: «لَأَنْ يُؤَدَّبَ أَحَدُكُمْ وَوَلَدُهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَّصَدَّقَ بِنِصْفِ صَاعٍ كُلِّ يَوْمٍ»^۱؛ و روایات نهم هم این بود که وَعَنْهُ^۲ (علیه السلام) قَالَ: «أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرَ لَكُمْ»^۲.

۱. وسایل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۷۶

۲. همان



روایت دیگر همانی است که در وصیت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) آمده است: «فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ»^۳ که در بخش نامه‌ها و وصایای ۳۱ است. این وصیت احتمالاً سند تامی ندارد. به جزء این در روایات اهل سنت و عامه این روایات آمده است که در بحار جلد ۱۰۴ در باب دوم باب فضل الاولاد بعضی از روایات آمده است. روایتی در آنجا آمده است که کلیه این امور را ذکر کرده است و از عامه هم روایاتی نقل شده که در همین کتاب در جلد سوم و مشخصاً صفحه ۳۰۶ بعضی از این روایات آورده است. تعدادی از آن‌ها را ذکر کردیم که در این ابواب نظیر دارد که متعدد است. هیچ‌کدام از روایات طایفه اولی سند معتبری ندارد اما متعدد است و هم شیعه و هم اهل سنت نقل کرده است.

تسامح در ادله سنن

درباره قاعده ضم ضعاف توضیح دادیم و گفتیم با چند شرط قائل به تسامح در ادله سنن می‌شویم. اگر در موضوعی:

۱- روایات در مباحث اختلافی شیعه و سنی نباشد.

۲- روایات محل اختلاف ادیان نباشد.

۳- روایات با عقل مخالفت نداشته باشد.

۴- روایات کثرت داشته باشد.

اگر در احادیث این شروط مجتمع بود می‌گفتیم که این روایات را قبول می‌کنیم که حداقل استحباب را می‌شود از آن استفاده کرد. حتی احتمال دادیم که گاهی الزام را می‌شود از آن استفاده کرد؛ بنابراین این روایات به‌اضافه آنچه در کلام امیرالمؤمنین آمده است که فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ حداقل استحباب استفاده می‌شود که دیگر در آن تردیدی نیست.

۳. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۳۹۳



طایفه دوم

روایاتی هستند که دلالت می‌کند بر «من حق الاولاد تحسین آدابهم». این روایات بحثی در قالب وظیفه ندارد بلکه در قالب حق آن‌ها بیان می‌کند که در تعبیر روایی این دو تلازم دارند. پس در طایفه دوم تعبیر روایات این است که حق فرزند شما این است که او را خوب تأدیب کنید و البته مطلق است و سن و قیدی ندارد. مضمون طایفه دوم با طایفه اول تبعاً یکی می‌شود و فرقی این است که در طایفه اولی می‌گوید «اکرم اولادکم و احسن آدابهم» یعنی شما را مکلف می‌کند به این وظایف و طایفه دوم می‌گوید من حق ولدک علیک عن تعلمه الکتاب تحسن ادبه، یعنی حق او بر تو این است. این روایات هم باب همین ابواب احکام اولاد است که قبلاً بعضی روایاتش را خواندیم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ دُرُسْتِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - مَا حَقُّ ابْنِي هَذَا قَالَ تَحَسَّنْ اسْمَهُ وَادَّبَهُ وَضَعَهُ مَوْضِعًا حَسَنًا»^۴.

سند معتبر و این بر اساس مبنایی است که محمد بن عیسی بن عبید را به‌طور مطلق بپذیریم گرچه ما اشکالی داشتیم ولی خیلی‌ها این سند را معتبر می‌دانند. این روایات هم به‌طور مطلق می‌گویند و تعبیر آن حق است.

روایت حماد بن عمرو

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ (عليه السلام) قَالَ: «يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَادَّبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعًا صَالِحًا وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ وَ لَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا يَجْلِسَ أَمَامَهُ وَ لَا يَدْخُلُ مَعَهُ الْحَمَّامَ يَا عَلِيُّ لَعَنَّ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَ لَدَهُمَا عَلَى عَقُوقِهِمَا يَا عَلِيُّ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنْ عَقُوقِ وَ لَدَهُمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عَقُوقِهِمَا يَا عَلِيُّ رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَ لَدَهُمَا عَلَى بَرِّهِمَا يَا عَلِيُّ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّوهُمَا»^۵.

۴. وسایل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۷۹

۵. همان، ص: ۳۸۹



این جزء وصایای پیامبر بزرگوار اسلام به امیرالمؤمنین علیه السلام است که به حق پدر بر فرزند پرداخته شده است و تحسین اسم و ادب جزء حقوق فرزند شمرده می شود. این روایت سند معتبری ندارد و علتش این است که سند مرحوم صدوق و حماد بن عمرو سند معتبری نیست و فکر می کنم انس بن محمد هم درست نباشد غیر از اینکه حماد بن عمرو توثیق ندارد فلذا سند معتبر نیست اما دلالت خیلی خوبی دارد.

روایت رساله الحقوق

دلیل دیگر در رساله حقوق آمده است که قبلاً اشاره کردیم. در رساله الحقوق دارد: «أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ»^۶ این روایت را می شود جزء طایفه اول یا دوم بشمار آورد چون در روایت آمده است - جزء حقوق شمرده می شود - فلذا به همین می شود جزء دلیل طایفه ثانیه آورده شود و از این حیث که می گوید «مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ» یعنی حق با اوست که تو از آن سؤال می شدی و در ادامه دارد که تو معاقبه می شدی، ظهور در علم الزامی دارد که تو متولی حسن ادب او هستی و حق او بر تو این است فلذا جزء طایفه اول است.

رساله الحقوق

رساله الحقوق را قبول کردیم لکن رساله حقوق در چه کتابی به طور کامل نقل شده است؟ در تحف العقول آمده ولی تحف العقول متأسفانه مقطوعه و مرسله است و اصلاً سندی ندارد. لکن به طور پراکنده در من لا یحضر و تهذیب و کافی به صورت متفرق آمده است اما به صورت مجتمع و کامل در تحفه العقول آمده که سند ندارد و مرحوم نجاشی برای رساله الحقوق سندی ذکر کرده که آن سند قابل تصحیح است ولی متن این رساله در نجاشی نیامده و نجاشی فقط بحث رجالی را دارد. آن وقت اینکه سند صحیح نجاشی شامل همین رساله الحقوق می شود که در تحف العقول است، محل سؤال است. روایتی در این کتاب آمده است که یک سند معتبر با عنوان رساله الحقوق کلی دارد نه اینکه این رساله حقوق در نجاشی آمده باشد.

اگر مطمئن شدیم که رساله الحقوق امام سجاد (علیه السلام) رساله مشهور و معتبری در آن عصر بوده است و اینکه در تحف العقول است، در واقع همانی است که نجاشی آمده، می گوئیم این رساله الحقوق معتبر است که این هم

۶. همان، ص: ۱۷۵



بعید نیست و خیلی قریب به ذهن است یعنی درواقع وقتی نجاشی می‌گوید رساله الحقوق سند موثقی به این شکل دارد ظاهراً اشاره به همانی است که عین الاصحاب بوده و مرحوم صاحب تحف همان را نقل کرده است. ممکن است بگوییم کلی آن رساله همان است ولی جزئیات و تعابیری دارد که فرق کرده و نجاشی آن را توصیف می‌کند. در این جهت مقداری شبهه است ولی بعید نیست در جایی که رساله الحقوق یک جمله‌ای را دارد که در چند کتاب نقل شده و اختلاف نسخ هم در آن نیست یعنی صاحب حدائق نقل کرده و در کتاب‌های دیگر هم بدون نسخه آن را آورده‌اند و بعید نیست که این همان جزء رساله الحقوق است که مشهور است که این بحث حق ولد همان جایی است که اختلاف نسخه نیست که بگوییم تعابیرش فرق کرده.

پس به این شکل اشکال سندی رساله الحقوق همین است و راه‌حلش این است که بگوییم که این سندی که مرحوم نجاشی درباره رساله الحقوق کلی مبهم و مجمل آورده است، منطبق می‌شود در همین رساله الحقوق که در تحف است با این بیان که رساله الحقوق که در تحف بوده است همان رساله متداول در بین اصحاب و مشهور بوده است و برای همان مرحوم نجاشی سندی را ذکر می‌کند و به این طریق آن رساله معتبر می‌شود.

سایر ادله

و دلیل دیگر حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه است که می‌فرماید: «إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ» یعنی فرزند شما چند حق بر شما دارد از جمله يُحَسِّنَ آدَبَهُ وَ حَقُّ مَتَقَابِلِ وَالِدٍ وَ اولاد را ذکر می‌کند. غیر از آنجا اگر به مستدرک مراجعه کنیم روایتی است که سند ندارد ولی مضمون در آن آمده است. مستدرک الوسائل جلد ۱۵ از ابواب ۶۰ تا ۶۷ مراجعه چند حدیث است که نامی ندارد ولی همان مضمون حق فرزند را دارد از جمله تحسن اسمه و ادبه که در این قسمت هم حداقل بنا بر سایر روایات اعتباری ندارد مگر اینکه با قاعده ضم الاحادیث درست شود.

طائفه سوم

روایاتی که تشیر الی مراحل النبوة و التریبه. همان روایاتی که اشاره به آن مراحل می‌کند که یک هفت سال و... دارد این طائفه که طائفه سوم باشد خود چند دسته است: بعضی روایات فقط هفت سال اول را ذکر کرده است و



بعضی روایات دو هفت سال دارد و بعضی هم سه هفت سال دارد که در روایات قبلی هم دیدیم. در بعضی روایات هم می‌گوید که در هفت سال این جور باشد.

روایات

یک روایات در باب ۸۳ که از روایات معتبر است و البته تعبیر تأدیب ندارد بلکه تعلم دارد که از یک نظر برای بحث ما بهتر است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَاصِمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطَ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سَنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سَنِينَ.^۷

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ که حسن فضال است که بنا بر مشهور موثق است عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطَ که توثیق بالایی دارد عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ که آن هم توثیق دارد و تعبیر بلندی درباره این دو بزرگوار است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند سه هفت سال را ذکر می‌کنند. این روایات معتبر است.

روایت دیگر که قبلاً خواندیم روایت چهار این باب به اسناد جازم مرحوم صدوق است که آن هم دارد: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سَنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سَنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ»^۸.

روایت پنج هم که دارد: قَالَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) «يُرَبِّي الصَّبِيَّ سَبْعًا وَ يُؤَدِّبُ سَبْعًا وَ يُسْتَحْدَمُ سَبْعًا وَ مُنْتَهَى طَوْلِهِ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ عَقْلُهُ فِي خَمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ مَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَالْتَجَارِبُ»^۹.

جمع بندی

پس این پنج روایتی که در این باب آمده بود همه روایات طائفه سوم است یعنی روایاتی که سه تا هفت سال دارد. در این روایات یکی معتبر و دوتای آن بنا بر نظریه اسناد جازم مرحوم صدوق که توضیح دادیم معتبر است.

۷. همان، ص: ۴۷۴

۸. همان، ص: ۴۷۵

۹. همان



یکی از روایات تعلم داشت که آن را جدا ذکر می‌کنیم ولی غیر از آن همه تأدیبات دارد که روایاتش را در این باب خواندیم. روایت دوم باب ۸۲ که دارد: وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «أَمَهْلُ صَبِيَّكَ حَتَّى يَأْتِيَ لَكَ سِتُّ سَنِينَ ثُمَّ ضَمَّهُ إِلَيْكَ سَبْعَ سَنِينَ فَأَدِّبْهُ بِأَدَبِكَ فَإِنْ قَبِلَ وَ صَلَّحَ وَ إِلَّا فَخَلَّ عَنْهُ»^{۱۰}. این را قبلاً خواندیم و سند معتبری دارد و می‌شود جزء گروهی که دو هفت سال را ذکر کرده است و معتبر است. روایت اول معتبر نیست چون مرسله صدوق و محمد ابن عیسی دارد ولی بنا بر بعضی آرا معتبر است. روایت «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَ يُوَدَّبُ سَبْعَ سَنِينَ وَ الزَّمَةُ نَفْسُكَ سَبْعَ سَنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ»^{۱۱} تأدیبات ندارد بلکه ملازم کردن دارد منتها اینکه می‌گوید ملازم خودت بکن، بالکنایه تأدیبات را می‌گوید. به هر حال روایات نیز در مستدرک و در بهار داریم که یک هفت سال را ذکر کرده‌اند.

روایات شخصیه

در روایات اصل بر این است که راوی خاص، دخالت ویژه‌ای ندارد و القاء خصوصیت می‌شود. در خیلی از روایات غسل تیمم و وضو داریم که این جور عمل کردم فما اسمع می‌گوید مثل اغسل یدک. هیچ‌کسی نمی‌گوید که حمل روایات الی قضیه شخصیه باشد. در این روایات هم القاء خصوصیت می‌شود به هر کسی که همین شرایط را داشته باشد منتهی با قید موضوع. روایات در اینجا وقتی می‌گوید ما حق ابنی هذا این احتمال که بگوییم برای او ویژگی خاصی بوده که به خاطر آن امام مطلبی می‌گوید مردود است. ظهور عام و قرینه عامه است. درست است که فقط در روایت سکونی می‌گوید ما حق ابنی هذا اما اگر این روایت را نپذیریم هم روایات دیگری قرینه می‌شود که القاء خصوصیت کنیم پس قضیه عامه و حقیقه است و لذا حمل القضايا الی القضايا شخصیه خلاف اصل است مگر اینکه قرینه کاملاً مطمئنی بگوید که قضیه شخصیه است و الا اصل در روایات این است آن تحمل الی قضايا الحقیقیة و تلقی الخصوصیات؛ البته در جواب اشکال می‌شود گفت که همان مضمون در روایات دیگری آمده است که دیگر جنبه شخصی ندارد.

^{۱۰} همان، ص: ۴۷۳

^{۱۱} همان، ص: ۴۷۵



خلاصه روایات

از نظر سندی گفتیم که در هر یک از این طوایف حداقل یک روایت معتبر وجود دارد و حتی اگر هم معتبر نباشد مضمون اینکه وظیفه پدر و مادر تأدیب است آنقدر روایت دارد که دیگر نمی‌توان انکار کرد و قطعاً ضم الاحادیث در اینجا مصداق دارد. کثرة الروایة بتعابیر المختلفة و کلها يتفق علی هذا المضمون الذی وظیفه الوالد التریبة و التأدیب أو التأدیب الوظایف الوالدین و کثرت در حدی که نظمئن بصدور الروایات پس اصل مضمونی که تأدیب جزء وظیفه است ثابت می‌شود و این عین فقه است و فقه یعنی اینکه بگوییم که وظیفه تو این است که این کار را در مورد فرزندت انجام دهی.

نتیجه

آنچه را که تا اینجا خواندیم و ثابت کردیم دو نکته بود:

- نکته اول این است که از لحاظ سندی باید این‌ها را بپذیریم برای اینکه بین این‌ها احادیث معتبری است و اگر هم نبود، جمع این روایات ما را مطمئن می‌کند که اصل اینکه وظیفه تأدیبی ثابت است؛
- دوم اینکه آنچه را تا به حال از این مجموعه می‌توانیم بفهمیم این است که فی‌الجمله وظیفه تأدیبی در خانه وجود دارد یعنی پدر حداقل در حد استحباب باید تأدیب کند اما اینکه حدود دلالت این روایات چیست را در ضمن روایات یک‌به‌یک بحث می‌کنیم.

حدود دلالت روایات

جهت اول

جهت اول در نسبت بین این طوایف ثلاث از حیث مراحل تأدیب است و علت این است که در طایفه اولی و ثانیه تأدیب را به‌عنوان وظیفه مطلق ذکر کرده است اما در طایفه ثالث مراحل تأدیب آمده است. گفتیم در هفت سال دوم یا هفت سال سوم چه باید کرد. طائفة اولی و ثانیه مطلقاً تشیر الی وظیفه تأدیب است و می‌گوید احسن آدابهم یعنی تحسین ادب داشته باش اما طائفة ثالثه عمدتاً می‌گوید تأدیب فی المرحلة الثانية یعنی در هفت سال دوم چطور باشد. در طائفة اولی می‌گوید اکرم اولادکم یا حق ولد در آن روایات که بعضی معتبر است تحسین اسم و ادب بود



یعنی حق ولد تو این است که اسم و ادبش را نیکو کنی. اکرم اولادکم و احسن آدابهم مطلق است؛ اما آن روایاتی که هفت سال را ذکر می‌کرد تأدیب را مقید می‌کرد و می‌گفت «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ» یا تعبیراتی از این دست که در هفت سال دوم یا در هفت سال سوم چه باید کرد. این در حالی است که ظاهراً این روایات باهم تعارض دارند یعنی روایات اول مطلق و طایفه ثالث مقید است و باید حمل مطلق بر مقید کنیم ولی در حقیقت این مطلق و مقید باهم تعارضی ندارد.

حمل مطلق بر مقید

چرا اینجا حمل مطلق بر مقید نمی‌شود؟ لماذا لا تحمل الطائفة الاولى و الثانية الى الطائفة الثالثة؟ دقت کنید آن مطلق و مقیدی حمل بر هم می‌شوند که مثبت و نافی باشند اما المطلق والمقید اذا كانا مثبتین فلیس بینهم تعارض. وقتی که می‌گوید اکرم العالم و الاکرم العالم العادل لیس بینهما تعارض. این قاعده مطلق و مقید است و لذا در اصول اصول گفته شده است که مطلق و مقید دو نوع است: گاهی مثبتین یا نافیین و گاهی مثبت و النافی. اینجا این جوری است که می‌گوید اکرم العالم و دلیل دیگر می‌گوید اکرم العالم العادل که باهم تعارض ندارد؛ دومی تأکید دارد یعنی اولی می‌گوید همه عالم‌ها را اکرام کنید و این می‌گوید عالم عادل را اکرام ویژه کن اما اگر این بگوید اکرم العالم و دلیل بعد بگوید لا تکرم العالم الفاسق آن وقت می‌گوییم عالم اول حمل می‌شود بر غیر فاسق. نباید تصور شود که حمل بر مطلق و مقید می‌شود. اکرم العالم العادل نمی‌گوید همه اکرام‌ها مربوط به عالم عادل است و بر دلیل اول تخصیص بزند منتهی نوعی تأکید شده است اما اگر مثبت و نافی باشد مثل اکرم العالم و لا تکرم العالم الفاسق، اکرام اختصاص به عالم عادل خواهد داشت و فاسق را نمی‌گیرد پس حمل مطلق بر مقید مختص زمانی است که مطلق و مقید مثبت و نافی باشند اما اگر مثبتین یا نافیین باشند حمل مطلق بر مقید نمی‌شود.

تطبیق

پس باید توجه داشت بر اساس این کبری و قاعده اصولی نمی‌توانیم بگوییم که تأدیب مطلق حمل می‌شود بر مرحله دوم. این روایت می‌گوید تأدیب همه مراحل را می‌گیرد و دومی می‌گوید در مرحله دوم تأدیب فرزندت را تأدیب خاص کن لذا این مشکل حل می‌شود. در مرحله اولی روایات مطلق تأدیب را می‌گوید منتهی روایات طایفه ثالثه در خصوص مرحله دوم و بعضی در مرحله سوم تأکید الی التأدیب فی الی هذا المرحلة است. اگر اکرم عالماً باشد



شماره شصت: ۱۶۷۱

و یک عالم بیشتر نباشد نسبت به عالم فاسق تا آنجایی که مثبت و نافی هستند وظیفه دارد چون استغراقی است همه جا وظیفه دارد عالم فاسق را اکرام کند. اعتق رقبه و یک دلیل دیگر می گوید اعتق رقبه مؤمنه؛ با همان رقبه کافره ادای تکلیف می شود منتهی در مؤمنه تاكدی دارد.